

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وصلی الله علی محمد وآله الطاهین

مطالعات قرآن و حدیث

دوفصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات قرآن و حدیث

سال نهم، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

صاحب امتیاز: دانشگاه امام صادق (ع)

مدیر مسئول: دکتر حسین علی سعدی

سر دبیر: دکتر مهدی ایزدی

مدیر داخلی: دکتر محمد جانی پور

اعضای هیئت تحریریه (به ترتیب الفبا)

آذرتاش آذرنوش استاد دانشگاه تهران
مهدی ایزدی دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)
محمدباقر باقری کنی استاد دانشگاه امام صادق (ع)
عبدالکریم بی آزار شیرازی دانشیار دانشگاه الزهراء (س)
احمد پاکنچی استادیار دانشگاه امام صادق (ع)
سید کاظم طباطبایی استاد دانشگاه فردوسی
عبدالهادی فقهی زاده دانشیار دانشگاه تهران
عباس مصلاهی پور یزدی دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)
سید رضا مؤدب استاد دانشگاه قم

دوفصلنامه «مطالعات قرآن و حدیث» در تاریخ ۱۳۹۱/۸/۲۴ و طی نامه شماره ۳/۱۸۱۷۲۲ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، از شماره ۹ موفق به اخذ اعتبار علمی - پژوهشی شده است و مقالات آن در پایگاه‌های ذیل نمایه می‌شود:

www.isc.gov.ir پایگاه استنادی علوم جهان اسلام
www.sid.ir پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
www.magiran.com بانک اطلاعات نشریات کشور

۲۴۰ صفحه / ۱۵۰۰۰۰ ریال

امور علمی و تحریریه: دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد

تلفن: ۵-۸۸۰۹۴۰۰۱، داخلی ۳۷۴، نمابر: ۸۸۰۸۰۴۲۴

تهران، بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، دانشگاه امام صادق (ع)

<http://quran.journals.isu.ac.ir>

امور فنی: معاونت پژوهشی، اداره تولید و نشر آثار علمی

داخلی ۵۲۸، نمابر: ۸۸۵۷۵۰۲۵، صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵

امور توزیع و مشترکین: معاونت پژوهشی، اداره توزیع و فروش، نمابر: ۸۳۷۰۱۴۲

جهت تهیه نسخه چاپی مجله، به بخش «درخواست نسخه چاپی» در سامانه الکترونیک نشریه مراجعه کنید.

معناداری بخشی از آیه یا آیات، هم در سیاق و هم خارج از سیاق

زهره اخوان مقدم*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۷

چکیده

یکی از قرائن مهم در فهم هر آیه، توجه به سیاق آن است. مفسران آنجا که پیوستگی نزول آیات ثابت گردد، در حجیت سیاق و تأثیر معنایی آیات در یکدیگر هم‌داستانند. اما آنجا که پیوستگی اثبات نشود، یک آیه یا یک مجموعه آیات را مستقل از سیاق شمرده و بدون توجه به بافت، تفسیر می‌کنند. گذشته از این دو، مقاله حاضر به شاخه سوم پرداخته که هر دو قسم فوق را شامل می‌شود. این پژوهش با روش تحلیلی ثابت می‌کند که در پرتو تعالیم اهل بیت(ع) هر پاره و بخشی از یک آیه، می‌تواند فارغ از کل آیه، مفید معنای دیگری هم باشد؛ و نیز هر آیه مرتبط با مجموعه‌ای از آیات که با هم نازل شده‌اند، می‌تواند علاوه بر مفادی که در کنار مجموعه خود دارد، مفید معنای مستقل دیگری هم باشد. البته در هر دو مورد، عدم تناقض معنای جدید با قرآن و سنت شرط اساسی است. این نظریه، که خود یک اصل و قاعده تفسیری مهم است، توسط اهل بیت(ع) طراحی و آموزش داده شده، و شواهد روایی فراوان دارد و عرصه تازه و بدیعی را در مباحث وجوه قرآن و باطن آن می‌گشاید. اگرچه سازوکارهایی دارد که باید مراعات شود و لذا در همه جا و همه گزاره‌ها، نمی‌توان چنین تعمیمی داد.

واژگان کلیدی

اهل بیت(ع)، تفسیر قرآن، استنطاق، سیاق، ظهر و بطن، تأویل، قاعده تفسیری.

طرح مسئله

تفسیر متون وحیانی، موضوعی مهم در هندسه فهم دین و از جمله دغدغه‌های اصلی دین پژوهان، از گذشته تاکنون می‌باشد. چگونگی تفسیر در ادیان «متن محور» همواره محل بحث و گفتگوی متفکران دینی بوده است. اهمیت تفسیر متون دینی، به کشف مفاهیم نهفته در متن برمی‌گردد. در دوره معاصر، تلاش برای ارائه یک منطق مدون، برای کشف آموزه‌ها، از درون گزاره‌های دینی، به عنوان «برجسته‌ترین مسئله معرفت دینی» مطرح است (خسرو پناه، ۱۳۸۵ش، ج ۲، ص ۲۶).

امروزه در غرب، مباحث نظری تفسیر، تحت تأثیر «فلسفه زبان» و «هرمنوتیک»، رشد قابل توجهی داشته، و نظریه‌های متعددی درباره آن ارائه شده، و گاه نظریه‌های سنتی تفسیر را به چالش کشانده است.^۱ در جهان اسلام نیز برخی مباحث نظری تفسیر، از دیرینه‌ای دراز آهنگ برخوردار است و اندیشوران مسلمان، در دانش‌هایی مانند اصول فقه، کلام و علوم قرآنی بدان اهتمام نشان داده‌اند. ره‌آورد این تلاش‌ها، میراثی فاخر است که بین متقدمان، اغلب در قالب مقدمه تفاسیر، و بین متأخران علاوه بر آن، در تألیفات جداگانه گرد آمده است.

هویت شناسی و طبقه بندی اصول و مبانی تفسیر، از مباحث بنیادی و نظری تفسیر به شمار می‌آید، و از مؤلفه‌های مهم در نظریه تفسیری است، و اساساً اختلاف نظر مفسران در مبانی تفسیر، از علل مهم تنوع نظریات تفسیری می‌باشد. تفسیر امامیه از آن جهت که از تعالیم اهل بیت (ع) بهره برده، و اصول و مبانی تفسیر را از ایشان برگرفته، ضابطه مندتر بوده، و بر تفسیر فرق دیگر برتری دارد. اما رویکرد تبیین، طبقه بندی، و نقد اصول تفسیری مذاهب مختلف، کمتر مورد توجه قرآن پژوهان قرار گرفته و این عرصه، همواره چشم به راه تحقیقات جدی و پردامنه محققان فریقین است.

این خلأ و کمبود، در بررسی و تدوین اصول تفسیری اهل بیت (ع) بطور جدی به چشم می‌خورد، و استخراج و نیز جمع‌آوری اصول تفسیر معصومان (ع)، مظلومانه چشم به راه توجه اندیشمندان شیعه است. این گونه پژوهش‌ها، علاوه بر ضرورت‌های درون مذهبی، در حوزه بین المذهبی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد.

شدت یافتن کتاب‌های به ظاهر نقدنما، از سوی جریان‌های تندرو سلفی و برخی افراد مغرض، اهمیت و ضرورت پژوهش در اصول تفسیر معصومان(ع) بطور خاص، و مبانی تفسیر امامیه بطور عام، را دوچندان کرده است. عدم وجود چنین تحقیقاتی، علاوه بر آنکه تثبیت و استحکام پایه‌های تفسیر شیعه را به خطر نزدیک می‌کند، زمینه را برای آماج تهمت‌های مخالفان، مبنی بر تهی بودن فرهنگ تشیع از اصول تفسیر منقح، فراهم می‌سازد. اصول تفسیری اهل بیت(ع) در یک تقسیم کلی، به اصول وضعی (یا مبنائی)، و اصول روشی (عملی) تقسیم می‌شود که اعتقاد مفسر به هر یک از آنها، تفسیر او را واجد برخی محاسن، و مبراً از برخی معایب کرده و در نهایت به مفسر کمک می‌کند تا یک تفسیر صحیح و به دور از «تفسیر به رأی» ارائه دهد (اخوان مقدم، ۱۳۸۹ش).

پژوهش حاضر بر آن است تا یکی از اصول تفسیری روشی اهل بیت(ع) را با ارائه نمونه‌های متعدد تبیین کند. این اصل تفسیری، هم راه را برای بازگشائی عرصه‌های جدید و مورد نیاز در عالم تفسیر باز می‌کند، و هم راه تضعیف و رمزنگاری یا غلط‌انگاری بطن یابی از آیات قرآن را می‌بندد. چنانکه برخی محققان معاصر، از تفسیر بطنی به تفسیر اشاری یاد کرده، و آن را یکسره باطل قلمداد می‌نمایند (رضائی اصفهانی، ۱۳۸۷ش، ج ۲، ص ۲۴۷).

پیشینه بحث

سهیلا پیروزفر و فهیمه جمالی راد در مقاله "سازگاری تفسیر آیات با دو رویکرد مجموعی و تفکیکی" با باور به معناداری مستقل فرازهایی از آیات بدون توجه به سیاق و بافت معنایی، معتقدند که با توجه به مبانی و قواعد تفسیری می‌توان معنای استقلالی فرازهای آیات را همسو با معنای سیاقی آن در نظر گرفت. مبلغی، احمد در مقاله "درآمدی بر مبانی کلامی استنباط از قرآن" بیشتر به لحاظ طرح بحث - مبانی کلامی استنباط از قرآن در دو محور بهره‌گیری کلامی نسبت به قرآن و تعیین شیوه‌های دریافت مبانی کلامی قرآن، را مورد بررسی قرار داده است.

حسین احمدی حسین آبادی در "گزاره‌های قرآن و معناداری و معرفت بخشی" با رویکرد نظری و با جست‌وجوی در متون و گزاره‌های دینی، به طرح این بحث

می‌پردازد که آیا گزاره‌های دینی دارای معنا هستند یا نه؟ در صورت معناداری، آیا معرفت بخش نیز هستند یا نه؟ هدف وی اثبات مسئله معناداری و معرفت در مورد گزاره‌های دینی و قرآنی می‌باشد.

۱. مبانی کلی تحقیق

فحص دلالت‌ها و وجوه معنایی فرازهای قرآنی، مستقل از پیوندها و تعلقات مربوطه، نیاز به اثبات سه نوع مبنا دارد (اسعدی، ۱۳۸۵ ش، ص ۴۲۲):

۱-۱. مبانی زبان شناختی

فهم دلالت‌های قرآن، ابتدا از آن رو که در گام نخست با شناخت دلالت‌های زبانی مرتبط است، نیازمند اثبات مبانی زبان شناختی است، تا پایه‌های اساسی بحث، از لحاظ آنچه به زبان قرآن مربوط می‌شود، مشخص گردد. در این مبنا دو مرحله اساسی باید پیموده شود. نخست قواعد و فنون ادبیات عرب، که نشان می‌دهد فهم قرآن به بهای زیر پا نهادن قواعد عربی ممکن نیست، و با عربیت این کتاب ناسازگار است. مرحله دوم راه‌یابی به فرهنگ و روش خاص زبان قرآن است که با توجه به پایگاه عربی این کتاب، و نه گسسته از آن، صورت می‌گیرد و عبارت است از ذو وجوه بودن قرآن، ظهر و بطن داشتن آن، و تنزیل و تأویل و جری و انطباق آن.

۲-۱. مبانی قرآن شناختی

پس از شناخت مبانی اول، از آنجا که فهم معانی قرآن، متفرع بر شناخت بهتر از این متن و مقاصد آن است، و چه بسا این شناخت بهتر، ما را در فهم بهتر یاری کند، لذا شناخت مبانی چهارگانه زیر در حوزه قرآن شناخت کارساز است: سلامت قرآن از حیث انتساب به خداوند، مبین بودن قرآن، جاودانگی، و حکیمانه بودن آن. بر اساس مبانی اول، هیچ فهم و هیچ دلالتی به بهای کنار گذاشتن الفاظ وحی، پذیرفته نیست و انتساب متن قرآن به خداوند، مسلم تلقی می‌شود.

کسی که بر کرسی فهم قرآن می‌نشیند، و کلام خدا را تفسیر می‌کند، با امانتی مواجه است که بزرگ‌ترین امانت تاریخ دیانت بشر است، لذا باید بکوشد تا در این امانت خیانت نرزد. فعالیت او باید معنایابی متن باشد، نه معنادهی به متن و صرف نظر کردن از الفاظ آن. در پرتو مبنای دوم، بیان بودن و رسا و گویا بودن قرآن در ابراز مقاصد خود تضمین شده و راه بر تفسیر و تأویل‌های بی پایه و معماگونه بسته می‌گردد. مبنای جاودانه بودن نیز امکان دلالت‌های عام آیات را فراتر از معانی ظاهری یا اسباب نزول فراهم ساخته و زمینه «جری» را تأمین می‌کند. مبنای حکیمانه بودن نیز ناظر بر حکمت عام قرآن است که سازگاری دین و قرآن را با مسلمات یقینی عقلی به ارمغان می‌آورد.

۱-۳. مبانی سنت شناختی

از آنجا که برداشت دلالت فرازهای مستقل، در پرتو روایات تفسیری صورت می‌گیرد، طبعاً شناخت سنت پیشوایان دینی اهمیت دارد، و نقش سنت در فهم قرآن مورد تأکید قرار می‌گیرد. روایات تفسیری در پرتو مجموعه‌ای از شواهد و ثبوت آور، می‌تواند معتبر تلقی شده، و در این باره، تفاوت مهمی میان روایات تفسیری و غیر تفسیری از یک سو، و روایات معارف نظری و عملی از سوی دیگر، دیده نمی‌شود و محققان اصولی بر حجیت روایات تفسیری با دلایل متعدد تصریح و تأکید نموده‌اند (اخوان مقدم، ۱۳۸۹ش، صص ۶۳-۵۴).

در جایگاه اختصاصی معصومان(ع) نسبت به قرآن و تفسیر آن نیز جای شک نیست. علاوه بر تصریحات پیامبر(ص)، همه امامان(ع) در احتجاج‌ها و بیانات خویش بدین مقام و مرتبت خویش تصریح فرموده‌اند. بدین سان حجیت مأثور از ائمه معصومین در تفسیر آیات، منبع وحیانی و الهی دارد، و سخنی است استوار و شنیدنی و نیوشیدنی، که آنان که بهره گرفتند، به هدایت و راه استوار دست یافتند (مهدوی راد، ۱۳۸۲ش، صص ۱۳۴-۱۲۹).

۲. مراد از «بخش مستقل» در یک آیه و فرض های ممکن

در اصطلاح ادبی، چند جمله که به دنبال هم بیایند و در مورد یک مسئله یا یک حادثه سخن گویند، پاراگراف نامیده می‌شوند. جمله‌های موجود در یک پاراگراف، اعم از کوتاه و بلند، ناظر به یکدیگر هستند و مجموعاً افاده یک معنا را نموده، و ظهور در آن دارند. در اینکه یک پاراگراف، ظهورش حجت است، شکی نیست اما آیا تک تک فرازا نیز حجت هستند؟ یعنی آیا تک تک عبارات، می‌توانند علاوه بر کل مجموعه، مفید معنای خاصی باشند؟

این سؤال را در مورد قرآن می‌توان چنین مطرح نمود که اگرچه ممکن است چند آیه پی در پی، در مقام تبیین یک حکم شرعی، و یا بیان یک واقعه تاریخی نازل شده باشند، و در حجیت ظواهر آنان - در حوزه همان حکم شرعی، یا همان واقعه تاریخی - شکی نیست، اما آیا هر آیه ای از این مجموعه، و یا حتی هر فرازی از یک آیه این مجموعه هم، می‌تواند حجیت استقلالی داشته باشد؟

در بررسی رابطه فرازهای مستقل با اصل آیه یا مجموعه آیات، دو فرض متصور است:

۲-۱. فرض اول: منافات داشتن ظهور یک فراز، با ظهور کل یا مجموعه آیات

این فرض بدین معناست که فراز یا بخش مورد بحث، یک معنا را القاء کند و کل آیه، یک معنای دیگری را که کاملاً متناقضند. مثلاً در این «قطعه آیه»: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ...» (نساء: ۴۳) که خود فرازی از یک آیه طولانی است^۱، آیا فراز «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» می‌تواند ظاهرش حجت باشد؟

این آیه در مقام بیان حالاتی است که در آنها نباید نماز خوانده شود، و یا مواردی که تیمم را لازم می‌آورد، و لذا کل فراز فوق، مخالفی با غرض آیه‌اش ندارد؛ اما بخش «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» حکمی مخالف غرض آیه دارد، و امر به دوری از نماز می‌کند.

شکی نیست که در چنین مواردی که یک فراز و بخش آیه، قید یا استثناء یا تخصیص و یا بطور کلی قرینه‌ای برای دیگر قسمت‌ها باشد، و خود، با مجموع

پاراگراف مربوطه، و یا با سائر آیات قرآن و ضروریات دین، منافات داشته باشد، مسلماً حجت نیست و کسی در این موضوع تردید ندارد. علت آن این است که اساساً بدون این قید و تخصیص‌ها، هنوز ظهوری منعقد نشده، تا حجیت داشته باشد. چون متکلم هنوز در مقام بیان است، و خودش به کلامش قید زده، و قبل از ملاحظه قید و تخصیص‌ها، ظهور و تصدیق گرفتن از کلام، صحیح نیست.

۲-۲. فرض دوم: هماهنگ بودن ظهور یک فراز با ظهور مجموعه

این فرض بدین معناست که ظهور فراز مورد نظر، با ظهور حاصل از مجموعه، در یک جهت بوده و تعارضی نداشته باشد، مثلاً در آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» (بقره: ۱۷۲)، دو فراز جداگانه وجود دارد که یکی حلیت خوراک‌های پاکیزه را می‌رساند (كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ) و دیگری، وجوب شکر را (أَشْكُرُوا لِلَّهِ).

ظهور این دو فراز با ظهور کل آیه منافی نیست. لازم به ذکر است که در برخی موارد، موضوع به این سادگی نیست و منافات داشتن یا نداشتن فراز آیه با کل آیه، نیاز به بررسی فراوان و اثبات دارد.

۳. استندهای اهل بیت (ع) به فرازی از آیه

در کلام اهل بیت (ع) موارد فراوانی یافت می‌شود، که به بخشی از آیه استناد شده، و حتی حکم شرعی برداشت شده است. گاه حکم برداشت شده، اصلاً ارتباطی با معنای کلی آیه ندارد، در عین اینکه منافاتی هم بین آنان نیست. به شش مورد اشاره می‌شود:

۳-۱. استفاده از آیه «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»

شخصی که انگشت دستش زخمی شده و ناخنش قطع شده بود، بر آن مرهم نهاده و به حضرت صادق (ع) مراجعه کرد تا از چگونگی وضو سؤال کند:

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): عَثَرْتُ فَأَنْقَطَعَ ظُفْرِي، فَجَعَلْتُ عَلَى إصْبَعِي مَرَارَةً، فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ؟ قَالَ: تُعْرِفُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» اِمْسَحْ عَلَيْهِ (كلینی، ۱۴۰۷ ج ۳، ص ۳۳؛ طوسی، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۳۶۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۲۷۷).

امام در پاسخ وی ابتدا جمله معروف «تُعْرِفُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» را بر زبان آورد، که دلالت بر امکان فهم کتاب خدا دارد. صرف نظر از دو گروه مخالف امکان فهم قرآن و موافق آن، باید گفت که طرح اصل قابل فهم بودن قرآن، به این معنا نیست که آن را به عنوان یک کتاب خودآموز، و بی نیاز از مفسر و معلم قلمداد کنیم، بلکه برای رد کسانی است که باب فهم قرآن را برای غیر معصوم بسته می‌دانند.

به عبارت دیگر مراد ما از امکان فهم، عجزالتاً امکان عقلی فهم قرآن به نحو موجبه جزئیه است، که در مقابل سلب کلی و پنداشت استحاله عقلی فهم قرار می‌گیرد (سعیدی روشن، ۱۳۸۷ ش، ص ۴۰۱). امکان فهم قرآن به دلایل متعدد قرآنی و روایی و عقلی ثابت شده است (اخوان مقدم، ۱۳۸۹ ش، صص ۲۸۲-۲۹۲).

سپس حضرت در ادامه پاسخ به آن شخص، به فراز «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» اشاره فرمود که بخشی از یک آیه طولانی^۳ و درباره ترغیب به جهاد است، و فرمود: خدا در دین شما سختی و حرج قرار نداد. پس از آن با تکیه بر همین فراز، حکم وضو را برای پرسش کننده روشن نموده فرمود: بر همان مرهم و دارو مسح کن. در این بحث چند نکته مهم وجود دارد:

۱. چون فعل «يُعْرِفُ» به شکل مجهول آمده، نشان می‌دهد این نوع برداشت‌ها از قرآن ممکن است، و شخص فهیم و دقیق می‌تواند بفهمد. پرسشگر نیز اگر دقت می‌کرد، خودش از قرآن می‌توانست این برداشت را بنماید.

۲. امامان (ع) اراده نمی‌کردند که با پاسخی بدون توضیح، سؤال کننده را رد کنند بلکه پیوسته در فکر آموزش شیعیان خصوصاً در تعامل با قرآن بودند. در روایت فوق کافی بود حضرت صادق (ع) بفرماید: «اِمْسَحْ عَلَيْهِ» تا آن شخص تکلیف خود را می‌شنید و می‌رفت.

۳. نه این فراز «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» که مورد استناد حضرت قرار گرفته، درباره وضو است و نه کل آیه. ولی امام(ع) راه برداشت‌های متعدد را به پیروان خویش می‌آموزد، تا بتوانند از هر بخش و فراز آیه، به گونه‌ای مستقل و در دایره‌ای بسیار گسترده استفاده کنند، و این نوع برداشت، خاص مکتب اهل بیت(ع) است.

۴. این نوع آموزش قرآنی از سوی اهل بیت(ع) تضمین جاودانگی و حیات قرآن، و نیز زمینه‌ساز تعمق و تدبیر در قرآن است، که سفارش اکید قرآن و معصومان(ع) می‌باشد.

۵. صاحبان آیات الاحکام این آیه را در «کتاب الجهاد» آورده و حَرَج را «ما لیس له مخرج» معنا کرده و گفته اند که خدا در امر جهاد توسعه داده و اگر کسی کوتاهی نمود و حق جهاد را بجا نیاورد، راه توبه بر او باز است (جرجانی، ۱۴۰۴ ق؛ ج ۲، ص ۲؛ جصاص، ۱۴۰۵ ق، ج ۵، ص ۹۱). ایشان هیچ گونه توسعه‌ای در آیه مطرح نکرده‌اند.

محقق معاصر پس از ذکر وجوب جهاد و لزوم محافظت مسلمانان از دینشان، معتقد است که در آیه بر مقتضی جهاد _ یعنی برگزیده شدن این امت برای دفاع از دین خدا _ تصریح شده، و مانع جهاد هم که حرج و سختی است، نفی شده است. وی با وجود نام «تفسیر آیات الاحکام» بر کتابش، شرحی خاص یا عمومی در معنای آیه قائل نشده است (سایس، بی تا، ص ۵۲۴).

مفسران قرآن نیز غالباً همین گونه عمل کرده و تصریح کرده‌اند که مراد از فراز «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» جهاد در حد و وسع و قدرت است (طیب، ۱۳۷۸ ش، ج ۹، ص ۳۵۱). در تبیان هم پس از بیان حکم جهاد در آیه، تأکید شده که در اسلام چیزی نیست که نتوان از عقوبت آن خلاص شد، و امکان خلاصی یا با توبه و یا با ردّ مظلمه فراهم است (طوسی، بی تا، ج ۱۷، ص ۲۵۲).

در المیزان جهاد به «بذل و وسع و جهد در مبارزه با دشمن» معنا شده و شاهد یک توسعه معنایی هستیم. اما نه در حوزه حکم جهاد، بلکه در حوزه مصادیق «دشمن». بدین گونه که نویسنده معتقد است دشمن که امر به جهاد با او شده، فقط شخص کافر نیست، بلکه هر چیزی است که به انسان شرّ می‌رساند، مانند شیطان و نفس اماره. لذا

جهاد اکبر ذیل این آیه به همین مناسبت شکل گرفته است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ق، ج ۱۴، ص ۴۱۱).

۶- گمان نشود که برداشت امام صادق(ع) چیزی بر خلاف مقتضیات زبان قرآن یا سیاق آیات، و یا یک تفسیر رمزی - اشاری بدون مبنا است، بلکه با استفاده از «بطن یابی»، ساز و کار یک نمونه را ارائه فرموده‌اند. اگرچه برخی از جعلیات در تفاسیر باطن راه یافته، و بیش از نیمی از این روایات، به صورت مرسل و مقطوع‌السند و یا از سوی غالیان مطرح شده (شاکر، ۱۳۸۵، ش، ص ۱۹) ولی نمی‌توان برداشت‌های بطنی را یکسره نادرست شمرد.

علامه طباطبائی بر این نکته تأکید دارد که معانی باطنی نیز مانند معانی ظاهری، مدلول لفظ هستند، و هر دو از کلام اراده شده‌اند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ق، ج ۳، ص ۶۷)، جز آنکه افراد سطحی نگر به درک آنها نائل نمی‌شوند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ق، ج ۳، ص ۴۴).

به نظر نگارنده در بطن یابی از آیه جهاد، این تبیین صحیح می‌نماید که: ظاهر آیه، مسلماً موضوع جهاد است، و فراز «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» نیز مسلماً ناظر بر جهاد. اما اگر یک لایه به بطن برویم، جهاد یکی از احکام و فروع دین می‌باشد. وقتی در یکی از مصادیق حوزه احکام، حکمی اطلاق شود، در احکام دیگر مانند وضو و نماز و روزه و مانند آن نیز نفی وجود حرج صحیح است. در بافت زبانی ظاهر آیه، واژه «الدین» به ما اجازه این توسیع و تعمیم را می‌دهد و لذا از مقتضیات زبان قرآن نیز غفلت نشده است.

نتیجه آنکه هیچگونه رمز انگاری در تفسیر و روایات تفسیری پذیرفته نبوده (شاکر، ۱۳۸۵، ش) و دیدگاه ابهام انگاری متن هم مردود، و از ایده‌های هرمنوتیک مدرن است (قائمی نیا، ۱۳۷۸، ش، ص ۱۸۳).

۳-۲. استفاده از آیه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»

در سوره واقعه آیاتی وجود دارد که با توجه به مفردات خود آنها و نیز سیاق، شکی نیست که درباره اوصاف قرآن کریم است: «فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ* وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ

تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (واقعه: ۸۰-۷۵). این آیات دلالت بر وجود لوح محفوظی قرآن دارد و به آن مرتبه، فقط دستِ مطهرانی می‌رسد که در آیه تطهیر معرفی شده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۴، ص ۳۶۳؛ اخوان مقدم، ۱۳۹۲ش، فصل اول).

حال به این روایت دقت کنید:

«عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي الحسن (ع) قال: الْمُصْحَفَ لَا تَمَسُّهُ عَلَيَّ غَيْرِ طَهْرٍ، وَلَا جُنْبًا وَلَا تَمَسُّ خَطَّهُ وَلَا تُعَلِّقُهُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (طوسی، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۱۲۷؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۲۷۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۱۳۰).

امام کاظم (ع) فرمود: بدون وضو و در حال، جنابت به قرآن دست نزنید، و خط آن را مسّ نکرده و آویز «گردن» هم قرار ندهید زیرا خدا فرموده: بجز مطهران آن را لمس نمی‌کنند.

با آنکه مراد از لمس در آیه، تسلط علمی (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۱۳۷) و مراد از مطهران، اهل بیت (ع) می‌باشد، ولی امام کاظم (ع) این آیه را از مجموعه آیات این بحث جدا نموده و حکم فقهی استخراج کرده و امر می‌فرماید که لمس مادی قرآن بدون وضو و پاکی جایز نیست.

نکات مهمی در آیات اوصاف قرآن و روایت مربوط به مسّ قرآن وجود دارد:

۱. در مجموع آیات فوق، به سبب وجود واژه «مکنون» نمی‌توان مراد را قرآن فعلی دانست، که اساساً مسئله لمس آن با دست ناپاک بتواند مطرح گردد، زیرا قرآن موجود نه تنها مکنون و پوشیده نیست، بلکه هر کافر و بت پرستی هم می‌تواند آن را لمس کند. مراد، قرآنی است که در لوح محفوظ، محفوظ از دست غیر مطهران است. ولی امام کاظم (ع) آموزش دادند که بخشی از این مجموعه نیز می‌تواند حجیت داشته و بر اساس ظهور آن، حکمی استخراج گردد.

۲. هدایت فراگیر پروردگار که در قرآن تجلّی یافته، همگان را فرا می‌خواند، ولی بار یافتن به پیشگاه نورانی آن، و به بار نشستن نهال معرفت، و برگرفتن از این رحمت، شرایطی می‌طلبد. در این باب، دسترسی به وجود مُلکی و وجود ملکوتی قرآن، دو

حوزه متفاوت است، که هر کدام با شرایط خاص، به افراد خاصی تعلق می‌گیرد، و نیز در هر مرتبه مقول به تشکیک و درجه بندی خواهد بود.

۳. اگرچه قرآن برای همه مردم نازل شده و لزوم بهره برداری از آن بر کسی پوشیده نیست، و اگرچه الفاظ قرآن منعکس کننده معانی آن است که قوای ادراکی متعارف، آنها را درک می‌کند، اما قرآن نیز مانند انسان، یک ظاهر دارد و یک روح ملکوتی، که این معانی و الفاظ، حاکی از آن روح است. آن حقیقت بطور متعارف قابل درک عامه نبوده، بلکه قابل درک شهودی برای اولیاء الهی و برگزیدگان معصوم است و خداوند در قالب یک مثال، تفاوت مردم را در فهم حقایق معنوی و معارف الهی نشان می‌دهد (رعد: ۱۷).

۴. از آیات قرآن مانند: «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف: ۴) و نیز: «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود: ۱)، و نیز: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (بروج: ۲۲-۲۱)، فهمیده می‌شود که قرآن دو رتبه و مرتبه دارد؛ یکی همان مرتبه نازل شده و قابل فهم برای عموم و دیگر مرتبه ام کتاب که فراتر از آن است. مفاد این آیات اشاره به مرتبه جمعی قرآن و سپس تنزیل و تفصیل و تفریق آن است (طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۷ و ۶۸) و غالب مفسران، به این دو مرتبه وجودی قرآن تصریح نموده‌اند (طالقانی، ۱۳۶۲ش، ج ۴، ص ۱۹۳).

پس آیه ظهور در این معنا دارد که قرآن قبلا در کتاب مبینی بوده که خواندنی و عربی نبوده، و بعدها خواندنی و عربی شده، و لباس الفاظ آنها به واژه عربیت پوشیده، تا مردم آن را بفهمند و قبل از نازل شدن، موقعیتی در کتاب مکنون داشته، مکنون از اغیار، همان موقعیتی که در آیه سوره زخرف ام کتابش خوانده، و در سوره بروج، لوح محفوظش نامیده و فرموده: "بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ" (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۷ با تلخیص).

۵. در آیه: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» صیغه نفی بکار رفته است. طبرسی نهی گرفتن آن را به همراه اقوال متعدد در باره مطهران گزارش کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۹، ص ۲۲۶). واژه مکنون را مفسران به دو معنای «مصون»، و یا «پنهان» دانسته‌اند ولی هر کدام که باشد، واژه مس نمی‌تواند به معنای لمس ظاهری باشد. زیرا لمس

ظاهری قرآن برای همگان میسر بوده و هست. بنابراین معنای مس، لمس دست نیست، بلکه به معنای مخالطه با قلب (خطیب، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۷۳۷)، و مراد مس تفسیری می باشد (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۲۱، ص ۴۳۵).

از آنجا که کلام در سیاق بزرگداشت قرآن است، مس به معنای علم و اطلاع آمده، چه این بخش از آیه بنا بر اختلاف نحوی، صفت «قرآن» به حساب آید، و چه صفت «کتاب مکنون» (مشهدی قمی، ۱۳۶۸ش، ج ۱۳، ص ۵۳؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ش، ج ۱۹، ص ۱۵۷ و ۱۳۷).

۶. شکی نیست سیاق آیات فوق که با هم نازل شده‌اند، ناظر بر وجود ملکوتی قرآن است، اما حضرت موسی بن جعفر (ع) یک آیه را از سیاق جدا فرموده و بر اساس آن حکم هم برداشت کرده‌اند تا به همگان آموزش دهند که انحصاری در آیات قرآن ایجاد نکنند و از بطون متعدد آن بهره مند گردند. مهمتر اینکه برداشت از کل آیات که خاص مطهران است، با برداشت از آیه مورد بحث، منافاتی ندارند و حجیت هر دو قابل جمع است.

۳-۳. استفاده از آیه «إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»

معصومان (ع) به فرازها و آیاتی که در سیاق قصص قرآن هستند، به دفعات استناد کرده و حتی احکام عملی از آن برداشت نموده‌اند، و بسیاری از فقیهان و مفسران مذاهب اسلامی نیز این مبنای اهل بیت (ع) را روا دانسته و از آن پیروی نموده‌اند (ایازی، ۱۳۸۰ش، ص ۳۳۴ به بعد). البته نگاه مستقل به بخش های قصص قرآن، به رغم آنکه ریشه در انبوه روایات دارد، با اشکال هائی مواجه شده که همه آنها قابل رد است (ن.ک: اسعدی، ۱۳۸۵ش، ص ۲۹۹-۲۹۶).

به امام رضا (ع) اعتراض شد که چرا ولایتعهدی مأمون ستمکار را پذیرفتند. حضرت به قصه حضرت یوسف اشاره کرده فرمود: با آنکه عزیز مصر، مشرک بود با این وجود، یوسف خودش درخواست ریاست و ولایت کرد، و حتی (برای جلب نظر عزیز مصر) خود را ستایش نمود. ولی مأمون مسلمان است، مضافاً به اینکه (من خودم

درخواست مقام نکردم و مأمون) مرا مجبور به قبول نموده است (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۵۶).

نکاتی مهم در آیات قصه یوسف و روایت مربوط به آن:

۱. مراد امام هشتم (ع) این آیه است: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (یوسف: ۵۵). (یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم».

۲. این ماجرا مربوط به زمانی است که حضرت یوسف بعد از تعبیر خواب، از زندان آزاد شد، و عزیز مصر در تدارک پیش بینی برای سال های قحطی بود.

۳. در این مورد واضح است که آیات، با هم نازل شده‌اند و مرتبط با یک سیاق مشترک، یعنی قصه یوسف هستند، لذا اثبات لازم ندارد.

۴. با وجودیکه سیاق مشترک، محرز است ولی امام رضا (ع) آیه را محدود به قصه نموده و در زندگی عصر خود جاری و ساری فرموده، و حتی حکم اباحه از آن برداشت نموده‌اند. توضیح آنکه قصد معترضان، جایز ندانستن عمل امام و حرمت آن بود ولی با پاسخ قطعی و قرآنی حضرت مواجه شدند.

۵. عمل معصومان (ع) برای ما حجت است و همواره، قصد ایشان علاوه بر حلّ مشکل مطرح شده، آموزش شیعیان بوده، تا قرآن را مهجور و محدود نکنند و از هر آیه و حتی بخشی از آیه نیز در امور زندگی بهره ببرند.

۶. شیوه عملی استنطاق از قرآن را به وضوح در این نمونه و نمونه‌های فراوان دیگر می‌توان یاد گرفت. بنابراین اگر امیرالمؤمنین (ع) امر به استنطاق از قرآن فرموده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۶۱)، در عمل نیز ایشان و دیگر معصومان (ع) قرآن را به نطق گرفته، و روش استنطاق و تعامل با قرآن را آموزش داده‌اند (ایزدی و اخوان مقدم، ۱۳۹۲ ش).

۳-۴. استفاده از آیه «أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»

نمونه دیگر که مشابه مورد سوم است، استناد معصوم به قصه یوسف و قصه هود، و برداشت حکم عملی از آنهاست. شخصی از امام صادق (ع) ناظر به آیه «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ

كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ۗ» پرسید: آیا تمجید و ستایش کردن از خود جایز است؟ حضرت با استناد به دو آیه ذیل فرمود: در صورت ضرورت جایز است، چنانکه حضرت یوسف خطاب به عزیز مصر خود را ستود و نیز هود به قوم مشرکش فرمود: «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ».

نکاتی مهم در آیات قصه یوسف و هود و روایت مربوط به آن:

۱. آنجا که امام ششم، عمل حضرت یوسف را ملاک قرار می دهند، مرادشان آیه ۵۵ سوره یوسف است که در «مورد سوم» بحث آن گذشت.
۲. آیه دوم که مورد استناد امام ششم قرار گرفته، آیه ۶۸ اعراف می باشد، که حضرت هود در پاسخ قوم نادان که ایشان را به سفاهت و نادانی متهم کردند، فرمود من نه تنها نادان و سفیه نیستم بلکه: «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»^۹.
۳. همانند مورد سوم، در اینجا نیز امام روش بهره برداری از قرآن و استنتاج آن، و نیز استخراج حکم از آیات را به مسلمانان آموزش داده و بر عدم انحصار آیه در معنای سیاقی صحه می گذارند.

۴. نکته مهمی که ویژه مورد چهارم است، آموزش برداشت از آیات بصورت جمعی، و به عبارت بهتر «تفسیر موضوعی» می باشد. برداشت سؤال کننده از آیه ۲۲ سوره نجم صحیح بود و انسان نباید خود را تمجید و ستایش کند. اما حضرت صادق(ع) با نگاه فراگیر به آیات قرآن، به او نشان دادند که «اطلاق» حکم عدم جواز، با نگاه به آیات دیگر، «قید» خورده و لذا چنین فعلی به هنگام ضرورت، جایز می شود.

۳-۵. استفاده از آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»

استفاده اهل بیت(ع) از فرازهای قرآنی، محدود به احکام عملی و اصول اخلاقی نیست، بلکه به حوزه اصول اعتقادات نیز تعلق می گیرد. در چیهستی شرایط امام، معصومان(ع) بارها به فراز فوق الذکر که بخشی از آیه زیر است، اشاره کرده و لزوم عصمت امام را برداشت نموده اند:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۶

در روایتی امام صادق (ع) فرمود: «مَنْ عَبَدَ صَنَمًا أَوْ وَتَنًا لَا يَكُونُ إِمَامًا». یعنی کسی که هر گونه بتی را پرستیده باشد، پیشوا نخواهد بود، و نیز در حدیث دیگری فرمود: «لَا يَكُونُ السَّفِيهَةُ إِمَامَ التَّقِيِّ»؛ یعنی بی خرد، پیشوای پرهیزکار نمی‌شود. نیز حضرت رضا (ع) با استناد به همین آیه فرمود: «فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَةً كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ»؛ یعنی این آیه پیشوائی هر ستمکاری را تا روز قیامت باطل اعلام کرده است، پس امامت، ویژه برگزیدگان الهی است (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۲۲ و ج ۴، ص ۲۸۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۵۶۰؛ حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۲۱؛ طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۱۸۳؛ بلاغی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۴؛ مشهدی قمی، ۱۳۶۸ش، ج ۲، ص ۱۳۷).

نکاتی مهم در آیه مربوط به حضرت ابراهیم، و روایات مرتبط:

۱. اینکه سیاق آیه مربوط به قصه حضرت ابراهیم است، به سبب وجود نام ایشان در آیه، نیاز به اثبات ندارد.

۲. از این روایات برمی‌آید که آیه مزبور، تنها در فضای حکایت مورد نظر یعنی قصه حضرت ابراهیم معنا نمی‌یابد، بلکه فراتر از آن حاکی از این حقیقت است که پیشوائی اهل ایمان، شایسته بندگان برگزیده‌ای است که هیچ ظلمی، خصوصاً ظلم بر نفس، که خود گناه و معصیت است، مرتکب نشده باشند.

۳. سه امام معصوم در روایات فوق، آموزش دادند که آیه، منحصر در شأن نزول، و یا معنای سیاقی نمی‌شود. بلکه باید روح کلی آیه دریافت شده و با «بطن یابی صحیح» معارف بلند آیات استخراج گردد.

۴. واژه «امام» در آیه بسیار مهم و قابل توجه است اگرچه هدف این نوشتار نیست. طرفه اینکه جناب ابراهیم پس از پیامبری، و خلیل الله شدن، و سربلندی از ابتلاء و امتحان‌های سخت و متعدد، که «امتحان با کلمات خدا» در همین آیه بدان تصریح شده، تازه به مقام «امامت» می‌رسد، و طلب این مقام را برای ذریه اش می‌نماید.

۳-۶. استفاده از آیه «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»

آن هنگام که مأمون حضرت رضا(ع) را جهت ولایتعهدی برگزید و ایشان را مجبور به سفر کرد، امام به او فرمود: می‌خواهی بگویم به چه دلیل اصرار داری من این امر را بپذیرم؟ مأمون گفت: آری. حضرت فرمود:

«تُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَقُولَ النَّاسُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا(ع) لَمْ يَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا بَلْ زَهَدَتْ الدُّنْيَا فِيهِ، أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ قَبِلَ وَكَيْفَ الْعَهْدِ طَمَعًا فِي الْخِلَافَةِ؟» تو می‌خواهی که مردم بگویند علی بن موسی زاهد دنیا نبوده، بلکه دنیا به دستش نمی‌رسیده، زیرا ولایتعهدی را به سبب طمع در خلافت پذیرفت.

«فَغَضِبَ الْمَأْمُونُ، ثُمَّ قَالَ: فَبِاللَّهِ أَقْسِمُ لَئِنْ قَبِلْتَ وَكَيْفَ الْعَهْدِ، وَإِلَّا أَجْبَرْتُكَ عَلَى ذَلِكَ، فَإِنْ فَعَلْتَ، وَإِلَّا ضَرَبْتُ عُنُقَكَ. فَقَالَ الرَّضَا(ع): قَدْ نَهَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَلْقِيَ بِيَدِي إِلَى التَّهْلُكَةِ، فَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى هَذَا فَاذْعَلْ مَا بَدَأَ لَكَ وَأَنَا أَقْبَلُ ذَلِكَ، عَلَى أَنِّي لَا أَوْلِي أَحَدًا وَلَا أَغْزِلُ أَحَدًا وَلَا أَنْقُضُ رِسْمًا [وَلَا سُنَّةً وَ أَكُونُ فِي الْأَمْرِ مِنْ بَعِيدٍ مُشِيرًا، فَرَضِي مِنْهُ بِذَلِكَ، وَجَعَلَهُ وَكَيْفَ عَهْدِهِ عَلَى كَرَاهَةٍ مِنْهُ لِذَلِكَ]» (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۴۰، مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۹، ص ۱۳۰؛ محدث اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۲۹۷؛ عطاردی، ۱۴۰۶ق، ص ۶۸).

امام(ع) وقتی تهدید مأمون را شنید فرمود که خدا مرا نهی کرده که خویش را در هلاکت بیندازم. پس می‌پذیرم، و سپس شرایط خود را مطرح فرمود که نه کسی را بگمارد و نه کسی را عزل نماید و نه سنتی را تغییر دهد.

در عبارتی مشابه، امام(ع) همین مطلب را به شکلی دیگر می‌فرماید: خدایا تو مرا نهی کرده‌ای که خود را به هلاکت بیندازم، و اینک مرا مجبور کرده‌اند بطوری که اگر قبول نکنم، از طرف مأمون مشرف به قتل می‌شوم (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۷۹).

نکات مهم در خصوص آیه و روایات مرتبط:

۱. جمله‌ای که امام هشتم(ع) فرمود و با خط مشخص شده، ناظر به بخشی از آیه زیر است: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».^۷

روشن است که قبل و بعد این فراز معنای دیگری دارد و این بخش به همراه آنها معنایی دارد، ولی با این وجود، امام هشتم (ع) از همین فراز به طور جداگانه حکم عملی برداشت فرموده است. آیات قبل و بعد همگی در مورد احکام قتال در راه خدا و حج و عمره و مانند آن می‌باشد.

۲. همین گونه استعمال را علاوه بر کلام امام رضا (ع)، در سخنان پیامبر (ص) هم می‌بینیم، آنجا که به وصی خویش، امیر مؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «فَإِنْ وَجَدْتَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ وَ قَاتِلْ مَنْ خَالَفَكَ بَيْنَ وَاقِفِكَ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَاصْبِرْ وَ كَفَّ يَدَكَ وَ لَا تُلْقِ بِهَا إِلَى التَّهْلُكَةِ» (صدوق، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۲۶۴).

یعنی: (در مقابل این ماجراها که پس از من اتفاق می‌افتد) اگر یآوری یافتی، با ایشان بجنگ و اگر نیافتی، دست نگهدار و خودت را با دست خویش به هلاکت نیفکن.

۳. نیز امام سجاد (ع) از این فراز، برداشتی جداگانه از کل آیه نموده و می‌فرماید: حق سلطان این است که بدانی... و متعرض خشم او نشوی، که با دست خویش، خود را به هلاکت انداخته‌ای (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۸۰).

۴. در معنای «أَنْفِقُوا» و «لَا تُلْقُوا» وجوه متعددی بیان شده: اول اینکه: انفاق کنید و با ترک انفاق، خود را به هلاکت نیندازید، زیرا ترک انفاق در راه خدا موجب غلبه دشمن بر شما و هلاکت شما می‌شود. دوم اینکه: انفاق کنید و به رحمت و بخشش مجدد خدا امیدوار باشید، و با یأس از مغفرت الهی مرتکب معاصی نشوید. سوم: در انفاق کردن اسراف نکنید، بطوری که برای خودتان چیزی نماند و منجر به هلاک شود. چهارم: بدون اطمینان به پیروزی علیه دشمن، و بدون قدرت دفاعی و بدون اندیشه و فکر کردن، بر جنگیدن شتاب ننمائید.

سه وجه از معانی فوق، ناظر بر موضوع انفاق و بخشیدن، و فوائد آن، و عواقب ترک آن می‌باشد، و نشان می‌دهد که دو فعل «أَنْفِقُوا» و «لَا تُلْقُوا»، مرتبط هستند. ولی وجه چهارم، از حوزه انفاق خارج می‌شود. تأیید موارد مربوط به انفاق، روایت امام صادق (ع) است که می‌فرماید: اگر شخصی هر چه دارد انفاق کند، نه کار نیکوئی انجام داده و نه موافق شرع است، زیرا خدا فرموده: «خود را با دست خویش به هلاکت

نیندازید و احسان کنید که خدا احسان کنندگان را دوست دارد»، و نیز امام ششم (ع) «محسنین» در آیه فوق را به «مقتصدین» معنا فرموده است (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۵۳).

وجه چهارم در معنای «انْفِقُوا» و «لَا تُلْقُوا» نیز از مفهوم سیاقی خارج نشده، و فقط حکم «لَا تُلْقُوا» را به آیات قیل سرایت داده که در باره قتال در راه خداست، و ناظر بر این است که جنگ بدون داشتن امکانات لازم، افکندن مسلمانان به ورطه هلاکت است و نباید چنین عملی انجام شود. یعنی اطلاق حکم قتال را به قید «واجد بودن زمینه های مورد نیاز» مقید می کند.

اما روایاتی که از پیامبر و امام زین العابدین و حضرت رضا (ع) نقل شد، نشان می دهد که می توان بخشی از آیه را از سیاق نزدیک آن، یعنی انفاق، و سیاق دور آن، یعنی قتال، جدا نموده و در هر عرصه ای که ناظر به عدم دور اندیشی و آینده نگری باشد، و موجبات ضرر و دردسر برای شخص درست کند، مورد استناد قرار داد.

۵. با توجه به مسئله بطن یابی و استنطاق قرآن، که با مثال های متعدد مورد بررسی قرار گرفت، برداشت ائمه (ع) از فراز «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» روشن است. این فراز و بخش، با سیاق نزدیک و درون آیه ای خودش، حدّ و حدود انفاق را مشخص می کند؛ و با سیاق دورتر یعنی آیات قبل و بعد، حدّ و حدود همه آن احکام را مشخص می کند، و در خارج از سیاق، حدّ و حدود تعامل انسان ها با یکدیگر؛ و اینکه در هر سه حوزه، نباید زمینه هلاک شخص فراهم آید. به عبارت دیگر روح کلی آیه، این است که انسان نباید با دست خود، و بدون برنامه ریزی صحیح و پیش بینی های عاقلانه، در هیچ امری موجبات هلاکت خود را فراهم کند.

۶. طبق آموزه های اهل بیت (ع) می توان از توسعه فوق الذکر، باز هم بطن یابی کرده و به لایه ای دیگر نیز از آیه دست بیابیم، و آن اینکه هلاکت، منحصر در هلاکت مادی نیست، و شامل هلاکت روحی هم می شود. بنابراین اگر کسی خود را وارد حوزه های گناه و معصیت نمود و توبه نکرد، باز هم می توان بدون توجه به سیاق دور و نزدیک، به او گفت: «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»: خودت را با دست خود به هلاکت نینداز.

۴. نمونه‌های دیگر در استناد به فرازی از آیه

شش مورد از معناداری آیه یا آیات، خارج از معنای سیاقی عرضه شد. نمونه این تأویل‌ها، و استنادها به بخشی از یک آیه، و تعمیم حکم آن فراتر از بُعد ظاهری و تنزیلی آیه مربوطه در کلام اهل بیت(ع) فراوان است، مانند:

۱- استناد به بخشی از آیه ۳۶ سوره اسراء توسط امام صادق(ع) (حویزی، ۱۴۱۵ ق، ج ۳، ص ۱۶۴)

۲- استناد به بخشی از آیه ۲۹ سوره نساء توسط امام صادق(ع) (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۹، ص ۱۳)

۳- استناد به بخشی از آیه ۴۳ سوره نساء توسط امام باقر و نیز امام صادق(ع) (حویزی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۴۸۳).

همچنین مشابه این استنادها به یک آیه از مجموعه‌ای از آیات مرتبط، که نزول آنها به صورت پیوسته بوده، در همه حوزه‌ها اعم از احکام، اخلاق و اعتقادات نیز در روایات ایشان بسیار دیده می‌شود؛ مانند آیه ۴۵ سوره مائده، که در ضمن حکایت مربوط به شریعت یهود و محتویات تورات است، اما در باب قصاص، مستند حکم شرعی قرار می‌گیرد و حتی از سوی معصومان(ع)، از آیات محکم قرآن شمرده می‌شود (ر.ک: طوسی، ۱۳۶۵ش، ج ۱۰، ص ۱۸۳؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹، ص ۵۴).

یا آیه ۳۲ سوره مائده ناظر بر حرمت اکید قتل در بین بنی اسرائیل است، و تصریح می‌کند که هرکس یک نفر را احیاء کند، گویا همگان را حیات بخشیده، ولی از دو حیث به مفهوم آن وسعت داده شده: هم از حیث حکم شرعی از بنی اسرائیل، به مسلمانان تعمیم داده شده (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۴۶۰) و هم از بعد تأویلی و باطنی، به مسئله هدایت اشاره می‌کند. به این صورت که هر کس یک نفر را از گمراهی نجات دهد، گویا به او حیات داده، و هر کس دیگری را گمراه کند، گویا او را کشته است (حویزی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۶۱۹).

مفسران نیز از این آموزه اهل بیت(ع) در تفاسیر خود بسیار بهره برده‌اند، که اینک به یک مفسر اشاره می‌کنیم. در تفسیر *الکاشف*، در آیه ۱۸۵ بقره^۱ که حکم روزه مطرح شده، همین توسعه انجام شده است؛ لذا مفسر، فراز «یریدُ اللّهُ بِكُمْ اَلْیَسْرَ وَ لَا یریدُ بِكُمْ

الْعُسْرَ» را منحصر و خاص حکم روزه نمی‌داند و برای آن تعمیم قائل است (مغنیه، ۱۴۲۴ ق، ج ۱، ص ۲۸۵).

همو در آیه هشتم سوره مائده^۹ فراز «کونوا ... شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ» را تعمیم داده می‌گوید: «اگرچه سیاق، ناظر بر این است که حقوق دشمن را نادیده نگرفته و درباره او عدل پیشه کنیم، اما «شهادت به عدل»، اختصاصی به این موضوع نداشته و انسان باید در کل سلوک زندگی خود، عدل را پیشه کند» (مغنیه، ۱۴۲۴ ق، ج ۳، ص ۲۵).

آیا در هر آیه یا فرازی می‌توان تعمیم قائل شد، و علاوه بر معنای سیاقی، معنای دیگری نیز برداشت نموده و ادعای حجیت کرد؟ پاسخ این سؤال مهم در عنوان بعدی خواهد آمد.

۵. سازوکار توسعه دلالت‌های قرآنی در حوزه واژه‌ها و فرازها

نکته مهم در برداشت معنای جداگانه و فارغ از قیاس آیات، این است که در هر آیه و یا فرازی از آیه نمی‌توان توسعه معنایی ایجاد کرده و آن را تعمیم داد، بلکه چنانکه خواهیم گفت، باید شرایط مقدماتی و علمی ویژه‌ای حاصل شود. مثلاً کسی نمی‌تواند در مورد اعمال حضرت خضر(ع) توسعه قائل شده و خود یا دیگری را مجاز در چنان افعالی بشمارد؛ زیرا موضوع و شرایط آن احکام، برای کمتر کسی اتفاق می‌افتد. حتی درک چنین افعالی برای شخصی چون موسی(ع) ممکن نشد، و خضر(ع) به واسطه علم ویژه غیبی (کهف: ۶۵)، تصرفات ولایی در جان و مال مردم یافته بود.

پس تعمیم حکم چنین آیه ای هم امکان دارد، ولی فقط برای کسانی که طبق قرآن (احزاب: ۶)، عهده دار مقام الهی ولایت بر مردم هستند (ن.ک: اسعدی، ۱۳۸۵ ش، ص ۲۹۸)

یکی از ملاحظات لازم، ملاحظه زبان و ادبیات عرب است. زبان قرآن، بدون آنکه از ماهیت عربی خود بیگانه شود، به گونه‌ای است که در دلالت‌هایش قابلیت توسعه داشته و وجوه و ابعاد گوناگون معنایی را برمی‌تابد. ولی این توسعه پذیری در قرآن، امری فراتر از سطح متعارف و عمومی زبان عربی بوده و حاکی از ویژگی‌های ممتاز قرآن است. در واقع قرآن، از قالب‌های آشنای زبان عربی و آرایه‌های معهود آن، بیشترین

بهره ادبی را برده، و لطافت و غنای معانی خود را به حد کمال رسانده است. اما برداشت این دلالت‌های توسعه یافته، بدون مبنا و دلیل نباید باشد (اسعدی، ۱۳۸۵، ش، ص ۳۷۷).

سازوکار دوم آن است که مفسر، قابلیت لازم در کشف و دریافت وسعت دامنه دلالت‌های قرآنی، و تفقه و ژرف نگری عالمانه در کلام الله را داشته باشد. ملاحظه سوم، آگاهی کافی از دیگر دلایل عقلی و شرعی، و کشف مناطها و شرایط مربوط به احکام است. ره‌آورد چنین دانشی، این است که هیچ برداشتی متناقض با دیگر اصول شریعت، و متنافی با قرآن و سنت، صورت نمی‌پذیرد. چهارمین ساز و کار که به روش کار مربوط است، این است که در پرتو تعالیم اولیای دین و وارثان قرآن، روش این گونه استنتاج‌ها و برداشت‌ها، استخراج و اصطیاد گردد.

گاه ذیل برخی آیات، به روایات متنوعی از اهل بیت (ع) برمی‌خوریم، که معانی متعددی از یک واژه، یک فراز، و یا یک آیه را گزارش می‌کنند، مثلاً تنها در حوزه مفردات، روایاتی با مضامین متعدد دیده می‌شود که گاه از سنخ معناشناسی لغوی، گاه از مقوله تفسیر و تبیین، و مواردی از نوع بیان تأویلی است (معارف و اوجاقلو، ۱۳۸۵، ش، ص ۱۴۹).

مطالعه سطحی این روایات، ممکن است نوعی عدم ثبات یا تعارض را به ذهن بیاورد. در حالی که یکی از وجوه اعجاز قرآن همین است، و اساساً این موضوع که واژه‌ها و آیه‌ها معانی متفاوتی را برمی‌تابند، خود زمینه تدبر و تعمق در قرآن را فراهم می‌نماید. مثلاً «صلاه» در آیه ۴۳ سوره نساء، با در نظر گرفتن شرایط مختلف، هم معنای نماز را تحمل می‌کند و هم مکان نماز (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۳۶۰). یا «سکاری» در همان آیه، می‌تواند انواع مستی از قبیل مستی خواب، مستی مال، مستی حکومت و مستی شراب را در خود بگنجانند (حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۸۳).

در این باب علامه طباطبائی می‌نویسد: «اگر روایات اهل بیت (ع) را خوب بررسی کنید، در می‌یابید که بسیاری از اوقات، از عام قرآن یک حکم استفاده کرده‌اند و از عام همراه با مخصص، یک حکم دیگر. مثلاً از عام، استحباب را برداشت نموده و از عام

همراه مخصص، وجوب را. یا از عام، کراهت را استنباط نموده و از خاص، حرمت را. این یکی از اصول و کلیدهای تفسیر در اخبار نقل شده از ایشان است، و مدار بسیاری از روایات بر همین امر استوار می‌باشد».

سپس وی نتیجه می‌گیرد که: «بنابراین شما می‌توانید دو قانون در معارف قرآن به دست آورید: اول آنکه هر جمله به تنهایی و همان جمله با قیدهایی دیگر، هر یک بیانگر یکی از حقائق ثابت هستند و ...». مفسر مذکور مطلب را با آیه ۹۱ سوره انعام تبیین می‌نماید (ن.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱، ص ۲۶).

جمع بندی

بر اساس پژوهش فوق این یافته‌ها را می‌توان برشمرد:

۱. طبق تعالیم اهل بیت (ع) فرازهایی از آیات، اگر ظهوری مستقل و غیر منافی با آیه اصلی داشت، حجیت دارد و می‌تواند مورد تمسک و استناد قرار گیرد، مگر آنکه این ظهور، بر خلاف صراحت سیاق همان آیه، یا آیات دیگری باشد، و یا با دلائل عقلی و نقلی دیگر مخالفت کند.

۲. این موضوع، اختصاص به آیات پیوسته ندارد و سیاق مشترک در آن شرط نیست، لذا اگر آیه‌ای عام است و در جای دیگر خاص آن آمده، ممکن است از عام حکمی اراده شود، و از خاص حکم دیگر. چه بسا اساساً هدف از اینکه عام و خاص جدا ذکر شده‌اند، استنباط معانی متعدد و متفاوت بوده است.

۳. واژه‌ها در قرآن دارای مصادیق متعدّدند و طوری استعمال شده‌اند که در همه زمان‌ها و مکان‌ها قابل تطبیق باشند و از تازگی قرآن کم نشود. این استعمال لفظ در معانی گوناگون نه تنها اشکال ندارد، بلکه از محسنات کلام است و یکی از وجوه اعجاز؛ زیرا به جامعیت و جاودانگی قرآن تحقق می‌بخشد.

۴. اگر دو آیه یا دو قصه یا دو فراز در چند جای قرآن بکار رفته، حتماً قرآن با این روش، درصدد بیان نکته جدیدی بوده است. لذا محققان معاصر، تعبیر تکرار را برای

این موارد صحیح ندانسته و اصطلاح «تصریف» را مناسب می‌شمرند، یعنی الفاظی به ظاهر یکسان، ولی برای صرف معنای دیگری آمده‌اند.

۵. فهمنده یا مفسری که این اصل تفسیری را از معصومان(ع) بیاموزد، فضای جدید و بدیعی را در تفسیر آیات پیش روی خود می‌بیند، که خود بخشی از اعجاز قرآن است. وی در تفسیر آیات، به تلاش جهت فهم سیاق، و مراد تنزیلی آیه، و به عبارت دیگر به ظُهر آیات، اکتفا ننموده و در پی کشف معانی جدید بر اساس فرازها و بخش‌های قرآن برمی‌آید، که این خود، یکی از مصادیق «معانی بطنی و تأویلی قرآن» است.

چنین مفسری خود را در قالب‌های سیاق، اعم از قصه یا بیان حکم عملی یا صبغۀ اعتقادی محصور نکرده و با رها شدن از این حدود و مرزها، به استنباط معانی جدید روی آورده، و البته با توجه به موضوع مهم «عدم تنافی»، قرآن را به نطق می‌آورد، و مفاهیم گسترده و جدیدی را در می‌یابد. این مفسر طبق تعالیم اهل بیت(ع) که اصول و روش این گسترش را آموزش داده‌اند، نه به دام تفسیر به رأی می‌افتد، و نه به دام محدود و مقصور نمودن کلام الهی و منحصر کردن آن در مصادیق خاص؛ بلکه در پرتو این تعالیم، جاودانگی و حیات قرآن را عینیت بخشیده و نو بودن کلام الله را محقق و نمودار ساخته و استنطاق از آن را محقق می‌نماید.

کتابنامه

قرآن کریم.

اخوان مقدم، زهره، (۱۳۸۹ش)، اصول تفسیر برگرفته از روایات اهل بیت(ع)، پایان نامه دکتری، دانشگاه امام صادق (ع).

_____ (۱۳۹۲ش)، آیه تطهیر در آینه شعر عرب، تهران: انتشارات نبأ، چاپ اول.

اسعدی، محمد، (۱۳۸۵ش)، سایه‌ها و لایه‌های معنایی، قم: موسسه بوستان کتاب، چاپ اول.
اسعدی محمد؛ و همکاران، (۱۳۸۹ش)، آسیب شناسی جریان‌های تفسیری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول.

ایازی، سید محمد علی، (۱۳۸۰ش)، فقه پژوهی قرآنی، قم: بوستان کتاب، چاپ اول.

- ایزدی، مهدی؛ اخوان مقدم، زهره، (۱۳۹۲ش)، «ضرورت، ماهیت، و روش استنتاج از منظر روایات اهل بیت (ع)»، *مجله مطالعات قرآن و حدیث*، شماره ۱۲.
- بحرانی، سید هاشم، (۱۴۱۶ق)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران: بنیاد بعثت.
- بلاغی، محمد جواد، (بی تا)، *تفسیر آلاء الرحمن*، قم: مکتبه وجدانی.
- پیروفر، سهیلا؛ جمالی راد، فهیمه، (۱۳۹۲)، «سازگاری تفسیر آیات با دو رویکرد مجموعی و تفکیکی»، *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*، شماره ۲.
- جرجانی، سید امیر ابوالفتوح، (۱۴۰۴ق)، *آیات الأحکام*، تهران: انتشارات نوید.
- جصاص، احمد بن علی، (۱۴۰۵ق)، *لسان العرب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعه*، قم: انتشارات آل البیت.
- حویزی عروسی، عبد علی بن جمعه، (۱۴۱۵ق)، *نور الثقلین*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- خسرو پناه، عبدالحسین، (۱۳۸۵ش)، *فلسفه های مضاف*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
- خطیب بغدادی، عبد الکریم، (۱۴۱۷ق)، *التفسیر القرآنی للقرآن*، بی جا.
- رضایی اصفهانی، محمد علی، (۱۳۸۷ش)، *منطق تفسیر قرآن*، قم: جامعه المصطفی العالمیه.
- سعیدی روشن، محمد باقر، (۱۳۸۷ش)، *تحلیل زبان قرآن و روش شناسی فهم آن*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، چاپ ۳.
- شاکر، محمد کاظم، (۱۳۸۵ش)، «روایات تفسیری و حدیث رمز انگاری قرآن»، *فصلنامه علوم حدیث*، شماره ۳۹.
- صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، (۱۴۰۴ق)، *عیون اخبار الرضا*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- _____، (۱۳۶۳ش)، *کمال الدین و تمام النعمه*، به کوشش علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طالقانی، سید محمود، (۱۳۶۲ش)، *پرتوی از قرآن*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، *المیزان*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۶۵ق)، *تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه*، به کوشش سید حسن موسوی خراسان، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.

- _____ (بی تا)، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طیب، سید عبد الحسین، (۱۳۷۸ش)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: اسلام.
- عطاردی، عزیز الله، (۱۴۰۶ق)، *مسند الامام الرضا(ع)*، مشهد: انتشارات آستان قدس، چاپ اول.
- فضل الله، سید محمد حسین، (۱۴۱۹ق)، *من وحی القرآن*، بیروت: الملائک للطباعه و النشر.
- فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۴۱۵ق)، *تفسیر الصافی*، تهران: انتشارات صدر.
- قائمی نیا، علیرضا، (۱۳۷۸ش)، «معرفت شناسی متن»، *مجله قبسات*، شماره ۱۲.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران: انتشارات اسلامیه، چاپ چهارم.
- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.
- محدث اربلی، علی بن سعید، (۱۳۸۱ق)، *کشف الغمه فی معرفه الائمة*، تبریز: انتشارات بنی هاشم.
- مشهدی قمی، محمد، (۱۳۶۸ش)، *کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- معارف، مجید؛ او جاقلو، ابولقاسم، (۱۳۸۵ش)، «گونه شناسی تبیین واژگان دینی در روایات معصومین علیهم السلام»، *مقالات و بررسیها*، شماره ۷۹.
- مغنیه، محمد جواد، (۱۴۲۴ق)، *تفسیر کاشف*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- مقدس اردبیلی، احمد، (بی تا)، *زبدۃ البیان*، تهران: مکتب مرتضوی.
- مهدوی راد، محمدعلی، (۱۳۸۲ش)، *آفاق تفسیر*، تهران، بی نا.

یادداشت‌ها

۱. برخی از آثار فارسی که در این زمینه انتشار یافته عبارتند از: تأویل و ساختار متن اثر بابک احمدی؛ منطق و مبحث علم هرمنوتیک اثر محمدرضا ریخته گران؛ هرمنوتیک کتاب و سنت اثر مجتهد شبستری؛ درآمدی بر هرمنوتیک اثر احمد واعظی؛ هرمنوتیک اثر جعفر سبحانی؛ هرمنوتیک و نواندیشی دینی اثر جهانگیر مسعودی؛ هرمنوتیک تطبیقی اثر حسن قاسم پور.

۲. «یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلاة و انتم سُکاری حَتَّى تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ وَ لا جُنُباً اِلَّا عابری سَبیلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرَضی اَوْ عَلٰی سَفَرٍ اَوْ جِاءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ اَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَمِمْوا صَعیداً طیباً فامسحوا بوجوهکم و ابدیکم اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُوراً». (نساء: ۴۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می‌گویید! و همچنین هنگامی که جنب هستید-مگر اینکه مسافر باشید- تا غسل کنید. و اگر بیمارید، یا مسافر، و یا «قضای حاجت» کرده‌اید، و یا با زنان آمیزش جنسی داشته‌اید، و در این حال، آب (برای وضو یا غسل) نیافتید، با خاک پاکی تیمم کنید! (به این طریق که) صورتها و دستهایتان را با آن مسح نمایید. خداوند، بخشنده و آمرزنده است.

۳. «وَ جاهدوا فی اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْكُمْ فی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ اَبِیْكُمْ اِبْرَاهِیْمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِیْنَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هَذَا لَیْكُونُ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْكُمْ وَ تَكُونُوا شَهِدَاءَ عَلٰی النَّاسِ فاقیموا الصَّلَاةَ وَ اتوا الزَّكَاةَ وَ اغْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلٰی وَ نِعْمَ النَّصِیْرُ». (حج: ۷۸) و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم! پس نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و به خدا تمسک جوید، که او مولا و سرپرست شماست! چه مولای خوب، و چه یاور شایسته‌ای!

۴. یعنی: همانها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند، جز گناهان صغیره (که گاه آلوده آن می‌شوند)؛ آموزش پروردگار تو گسترده است؛ او نسبت به شما از همه آگاهتر است از آن هنگام که شما را از زمین آفرید و در آن موقع که بصورت جنینهایی در شکم مادرانتان بودید؛ پس خودستایی نکنید، او پرهیزگاران را بهتر می‌شناسد. (نجم: ۲۲).

۵. یعنی: رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم؛ و من خیرخواه امینی برای شما هستم. (اعراف: ۶۸).

۶. یعنی: (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود، و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به

ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند) (بقره: ۱۲۴).

۷. یعنی: و در راه خدا، انفاق کنید! و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نینفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد (بقره: ۱۹۵).

۸. «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

۹. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».